

انتخابات و امنیت ملی؛ از ثبات تا دگرگونی سیاسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۲۱

علیرضا رحیمی*

چکیده

نظام‌های انتخاباتی از لوازم بنیادی نظام‌های سیاسی مردم‌سالار هستند. اهمیت آن‌ها نه فقط به واسطه نقش آن‌ها در ساخت جامعه مردم‌سالار که در تأثیراتی است که کارکردهای این نظام بر ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه بر جای می‌گذارد. عرصه امنیت ملی نیز به عنوان یکی از عرصه‌های مهم زندگی سیاسی از تأثیر کارکردهای نظام انتخاباتی برکنار نیست، از این رو، این نوشتار کوشش می‌کند که با بهره‌گیری نظریه سیستمی و با یاری مطالعات تاریخی و روش‌های کمی، آثار کارکردهای نظام انتخاباتی بر حوزه امنیت ملی را مورد بررسی قرار دهد. شناسایی کارکردهای امنیت‌ساز نظام انتخاباتی، بررسی برخی موارد تاریخی مخدوش‌کننده این کارکردها و شرایط مطلوب برای تحقق آن‌ها (کارکردهای امنیت‌ساز نظام انتخاباتی)، موضوعاتی هستند که در این مطالعه به آن‌ها پرداخته خواهد شد. این مطالعه نشان می‌دهد تحقق کارکردهای امنیت‌ساز نظام انتخاباتی بسته به لوازمی است که گزینش نظام انتخاباتی مناسب، نحوه فائق آمدن بر شکاف‌های قومی، نژادی و مذهبی در جوامع چندپاره، گسترش فرهنگ سیاسی مشارکتی، تخفیف تأثیر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و غلبه بر مدارهای توسعه‌نیافتگی اقتصادی، از جمله آن‌ها هستند.

کلیدواژه‌ها: انتخابات، نظام انتخاباتی، امنیت ملی، کارکرد، انقلاب انتخاباتی.

* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه آزاد اسلامی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هجدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۴ • شماره مسلسل ۶۹

مقدمه

جوامع مدرن امروزی که مبتنی بر نظام‌های سیاسی مردم‌سالارند، گریزی از گزینش شیوه‌های غیرمستقیم مردم‌سالاری ندارند. از این رو، نظام‌های انتخاباتی یکی از زیرسیستم‌های بنیادین این جوامع به شمار می‌روند؛ به گونه‌ای که بدون وجود آن‌ها تصور نظام سیاسی مردم‌سالار امکان‌پذیر نیست. با توجه به این اهمیت بنیادین است که نظام‌های انتخاباتی، هم از زاویه مکانیسم‌ها و سازوکارهای درونی خود و هم به لحاظ دامنه تأثیر بر سایر عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، موضوع نظریه‌پردازی قرار گرفته‌اند. «امنیت ملی» یکی از عرصه‌هایی است که از برد تأثیر نظام انتخاباتی برکنار نیست و رابطه‌اش با نظام انتخاباتی نیازمند نظریه‌پردازی‌های گسترده و موشکافانه است. این مطالعه تلاشی است برای شناسایی این تأثیرات و می‌کوشد در سطحی انتزاعی و با استخدام نظریه سیستمی و با بهره‌گیری از مطالعات تاریخی و روش‌های کمی، پرتوی بر دقایق تأثیر انتخابات و کارکردهای برآمده از آن، بر موضوع امنیت ملی بیفکند. از این رو، مطالعه پیش رو موضوعات زیر را در برمی‌گیرد:

- کارکردهای نظام‌های انتخاباتی در راستای تأمین امنیت ملی؛
- موارد تاریخی پارادوکسیکال که نظام‌های انتخاباتی در عوض ایفای نقش امنیت‌ساز خود به سازوکاری امنیت‌زدا و تهدیدزا بدل شده‌اند؛ و
- شرایطی که نظام‌های انتخاباتی برای ایفای نقش مطلوب و بهینه خود در راستای تأمین امنیت سیستم سیاسی به آن‌ها نیاز دارند.

این مطالعه نشان می‌دهد افزایش مشروعیت و کارایی، افزایش ثبات سیاسی، ایجاد مکانیسم‌های صلح‌آمیز حل منازعات و تطبیق گفتمان نخبگان با گفتمان جامعه و تغییرات محیطی، کارکردهای سیستم انتخاباتی در جهت تأمین امنیت ملی هستند، اما وجود شکاف‌های قومی، نژادی و مذهبی فعال، ضعف نهادهای مدنی، دخالت‌های استعمارگونه قدرت‌های جهانی، نابسامانی اقتصادی و گزینش نظام انتخاباتی نامناسب می‌تواند انجام این کارکردها را با اختلال روبه‌رو کند؛ چنانکه آشفتگی‌های سیاسی در برخی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، ظهور نازیسم از بطن انتخابات دموکراتیک و وقوع انقلاب‌های انتخاباتی، به لحاظ تاریخی نشانگر این امر بوده‌اند.

الف. مفاهیم اصلی

پیش از آغاز بحث لازم است به منظور دقیق‌تر شدن مباحث، نگاهی کوتاه به مفاهیم کلیدی مورد استفاده در این مطالعه داشته باشیم. «انتخابات»، «نظام انتخاباتی» و «امنیت ملی»، سه مفهوم اصلی مورد استفاده در این مطالعه هستند که بنا بر برداشت‌های ارائه‌شده زیر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

تعیین مرجع امنیت، نقطه آغازین نظریه‌پردازی درباره امنیت و بنیان تمایز میان مکتب‌های امنیتی است. نظریه‌های امنیت در نخستین گام باید به این پرسش پاسخ گویند که مرجع امنیت در نظرگاه آن‌ها چیست؟ و امنیت چه چیز یا چه کسی را مدنظر دارند؟ پاسخ به این پرسش است که گرانیگاه یک نظریه در باب امنیت را مشخص می‌کند و به ظهور مکتب‌های متفاوت امنیتی منجر می‌شود. اساساً محور اصلی تمایز میان مکتب‌های موجود امنیتی که از نمونه‌های متأخر آن‌ها می‌توان به مکتب انگلیسی، مکتب ولز، مکتب کپنهاگ، مکتب پاریس، مکتب پسااستعمارگرایی و مکتب انتقادی اشاره کرد، در آن است که هر کدام از این مکتب‌ها بر مدار مرجع امنیتی متفاوتی به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. واگرایی‌ها، همگرایی‌ها و هم‌ریشگی‌های این مکتب‌ها به واسطه تلقی ویژه‌ای است که هر کدام از آن‌ها از مرجع امنیت دارند.

به طور کلی، مکتب‌های امنیتی طیف متنوعی از مراجع امنیتی را مورد شناسایی قرار داده‌اند. در مکتب انگلیسی که به نظریه جامعه بین‌الملل و وجود منافع، قواعد و ارزش‌های مشترک به عنوان بنیان همکاری در این جامعه، تکیه دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۶۰ - ۱۵۴)، هم دولت و هم فرد (به عنوان اعضای سازنده جامعه بین‌الملل) به عنوان مرجع امنیت شناخته می‌شوند (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۱۱ و ۱۰). مکتب ولز با تلقی امنیت و رهایی به عنوان دو روی یک سکه و تأکید بر مبارزات مردم و گروه‌های اجتماعی برای غلبه بر تهدیداتی چون ترس، گرسنگی و فقر، فرد و مردم را در جایگاه مرجع امنیت قرار می‌دهد (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۱۴). این نگرش در حقیقت نوعی تلقی از مفهوم «امنیت انسانی» است که در دهه‌های اخیر وارد ادبیات امنیتی شده و تمرکز اصلی آن بر حمایت از افراد است و تمامی تهدیدهای نظامی، سیاسی و اجتماعی علیه افراد و نیازهای اولیه آن‌ها (گرسنگی، بیماری، فقر) را در بر می‌گیرد (یزدان فام، ۱۳۸۸: ۶). در مکتب کپنهاگ، دولت و اجتماع مراجع اصلی امنیت هستند (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۷) و بر این پایه است که مسائلی

چون وجوه گوناگون امنیت و موضوع غیرامنیتی کردن^۱ در قالب این نظریه مطرح می‌شوند. نظریه پسااستعماری با نقد اروپامحوری مطالعات امنیتی و شکل‌گیری این مطالعات به عنوان محصول قدرت غربی، کشورهای جنوب را به عنوان مرجع امنیت مورد شناسایی قرار می‌دهد (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۴). نظریه امنیت جهانی که از نقد دو رویکرد دولت‌گرا و فردگرا پدید آمده، با تأکید بر جنبش‌های اجتماعی فراملی و برقراری امنیت جهانی، جامعه جهانی را مرجع مستقل امنیت می‌داند (پورسعید، ۱۳۸۹: ۳۸ - ۳۷). در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیز به دلیل تهدیداتی که در قبال رژیم‌های سیاسی، انسجام اجتماعی و تمامیت ارضی وجود دارد، رژیم سیاسی یا نوع حکومت به عنوان مرجع امنیت شناخته می‌شود (پورسعید، ۱۳۸۹: ۳۷). به این ترتیب، مشاهده می‌شود که مراجع امنیت طیف متنوعی مانند فرد، دولت، جامعه، گروهی از جوامع، جامعه جهانی و رژیم سیاسی و غیره را شامل می‌شود.

مطالعه حاضر دولت ملی را به عنوان مرجع امنیت در نظر گرفته و از این روست که بر مفهوم «امنیت ملی» تأکید می‌کند، چراکه تأکید بر حکومت‌ها به عنوان مسئول اصلی امنیت شهروندان و قرارداد دولت ملی در کانون ملاحظات امنیتی است که اصولاً سبب می‌شود مفهوم امنیت ملی شکل بگیرد. دولت ملی شکل خاصی از دولت‌سازی است که مشروعیت خود را از اعمال حاکمیت به نام یک ملت در واحد سرزمینی دارای حاکمیت کسب می‌کند و دارای حق انحصاری اعمال اقتدار مشروع در آن سرزمین مشخص است (عالم، ۱۳۷۷: ۱۳۷). ملت نیز اجتماع کلان از افراد دارای اساطیر مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ عمومی مشترک، وطن مشترک، حقوق و تعهدات مشترک و اقتصاد واحد است که ممکن است تک‌پایه یا چندپایه باشد، یعنی از یک قوم یا از چندین قوم تشکیل شده باشد (عالم، ۱۳۷۷: ۱۵۵).

بنابراین، اصطلاح «امنیت ملی» به امنیت دولت‌های ملی اشاره دارد و به لحاظ گفتمان امنیتی در ذیل گفتمان مدرن قرار می‌گیرد. اگرچه در حال حاضر گفتمان‌های فرامدرن مانند امنیت انسانی و امنیت جهانی، طرح شده و در حال گسترش است، اما مفهوم امنیت ملی در عصر ما همچنان مفهومی قدرتمند و پابرجاست و کاربرد و رواج روزافزون این مفهوم که ریشه در وقایع و تجربیات جهان ما دارد، گواه این مدعاست.

وجود واحدهای ملی مجزا و قوام دولت‌ها، به عنوان بازیگران اصلی در عرصه جهانی و قوی‌ترین مرجع امنیت، نشان می‌دهد که پارادایم‌هایی نظیر امنیت جهانی در شرایط حاضر قادر به جایگزینی با پارادایم امنیت ملی نخواهد بود و امنیت ملی همچنان مفهومی قدرتمند باقی خواهد ماند. البته، نظریه امنیت ملی به جرح و تعدیل‌هایی که متناسب روندهای جاری جهانی باشد، به شدت نیازمند است و باید بازاندیشی این مفهوم را بر طبق این روندها مد نظر قرار دهد؛ اما گذار از مفهوم امنیت ملی به امنیت جهانی بیشتر جلوه‌ای پیش‌گویانه دارد و شاید شمایی از امنیت در آینده‌ای نه‌چندان نزدیک باشد و این روند لااقل برای دهه‌های آتی تنها به صورت لحاظ دغدغه‌های جهانی در قالب امنیت ملی متصور خواهد بود. ضمن آنکه، به رغم نفوذ و تأثیر بازیگران فراملی و فراملی، حکومت‌ها همچنان مسئول اصلی تأمین امنیت و از این رو، بازیگران اصلی در صحنه امنیت ملی هستند. آن‌ها نسبت به سایر بازیگران فراملی و فراملی، توان نظامی قابل ملاحظه‌ای دارند و به لحاظ انگیزه، روش، ابزار و امکانات از توانایی‌های غیرقابل مقایسه‌ای نسبت به سایر بازیگران برای تعقیب و پیگیری امنیت ملی برخوردارند و مردم نیز هنوز آن‌ها را منبع اصلی امنیت می‌دانند (ماندل، ۱۳۸۷: ۴۶). بازیگران غیردولتی نیز در چارچوب مقررات و قواعدی که دولت‌ها واضع آن هستند فعالیت می‌کنند. از این رو، جامعه جهانی به مثابه کانون جهانی هویت‌ها، ترتیبات و مقررات، واقعیت بالقوه‌ای است که تا محقق شدن به گونه‌ای بالفعل راه بسیار درازی در پیش دارد. آنچه در جریان است، تمایز هویت‌ها و وجود ترتیبات و مقرراتی است که در بسیاری از موارد با خواسته‌ها و آمال لایه‌های زیرین جمعیت جهانی فاصله فراوان دارد. بازنویسی امنیت تنها با تغییر ساختار نظم حاکم، روندهای جاری و پدیده‌های مؤثر بر امنیت امکان‌پذیر است. در حالی که روندها و پدیده‌های در حال تحولی که دیدگاه جهانی بر طبق آن اندیشه‌ورزی می‌کند، دوران نوزایی خود را طی می‌کند و تا شکل‌گیری ساختارهای حامل این دیدگاه راه درازی در پیش است. از این رو، نمی‌توان پیش از محقق شدن ساختارهای جدید، اندیشه‌ورزی بر سیاق ساختارهای فعلاً موجود را رها کرد و دل به آینده‌ای هنوز محقق نشده بست.

مفاهیمی چون امنیت انسانی نیز دامنه تهدیدات را چنان گسترده می‌سازند که امکان تدوین استراتژی‌ها و برنامه‌ریزی‌های امنیتی را تقریباً ناممکن می‌سازند. همان‌طور که «باری بوزان»

اشاره کرده، یکی از ملاحظات مهم در خصوص تهدیدها، تفکیک میان تهدیدهای ملی از چالش‌های عادی و تهدیدات روزمره است. قرارداد شاخص امنیت ملی در مقیاس پایین ممکن است به اتلاف منابع، اختلال جدی در سیاست داخلی، خودکامگی و سیاست‌های تجاوزکارانه منجر شود (چنانکه قرارداد آن در نقطه بسیار بالا عدم آمادگی برای مقابله با تهاجمات مهم را در پی دارد) (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

ابهام و پیچیدگی موضوع امنیت ملی سبب شده طیف متنوعی از برداشت‌ها نسبت به این مفهوم به وجود بیاید. در یک سر طیف رهیافتی قرار دارد که همچنان بر دیدگاه سنتی از امنیت ملی پای می‌فشارد و بر این باور است که امنیت ملی باید به دفاع نظامی در برابر تهدید خارجی محدود باشد. در سر دیگر طیف، رهیافتی واقع شده که تلقی‌اش از امنیت ملی دربردارنده همه گرایش‌های نامحدود و بی‌ثبات‌کننده داخلی و خارجی است. رهیافت اول با تأکید صرف بر تهدید نظامی، از سایر تهدیدات که می‌توانند برای امنیت ملی هر دولتی زیان بار باشند چشم می‌پوشد و رهیافت دیگر، آن چنان مبهم و گسترده است که مسئله امنیت ملی را به موضوع امنیت به طور کلی و مسئله بقای انسان گسترش می‌دهد (ماندل، ۱۳۸۷: ۱۸)؛ اما نقطه مشترک قابل قبول همه صاحب‌نظران در خصوص امنیت ملی، ضرورت حفظ وجود خود است که می‌توان به شکل دیگر آن را به صورت حفظ ذات و صیانت نفس در برابر اساسی‌ترین خطرات تعبیر کرد. برخی از صاحب‌نظران، حفظ خود یا صیانت ذات و نفس را در چهار پدیده خلاصه می‌کنند:

۱. حفظ جان مردم؛ ۲. حفظ تمامیت ارضی؛ ۳. حفظ سیستم اقتصادی و سیاسی؛ ۴. حفظ استقلال و حاکمیت کشور. این چهار مقوله را می‌توان به عنوان جوهره امنیت ملی که تمام کشورها، احزاب، گروه‌ها و افراد، با هر سلیقه سیاسی و پایگاه اجتماعی بر آن اتفاق نظر دارند، تعیین کرد (بصیری، ۱۳۸۶: ۱۶۷). بر این اساس، مطالعه حاضر امنیت ملی را به صورت زیر تعریف می‌کند:

«امنیت ملی شامل حفظ استقلال کشور، تمامیت ارضی، ثبات سیاسی، تضمین بقای ارگانیک (فیزیکی و جمعی) مردم، ایجاد شرایط لازم برای رفاه اقتصادی، فراهم کردن امکان

فراغت خاطر نسبت به تهدیدهای اجتماعی و زیست محیطی، تأمین و حفظ هماهنگی میان اقوام و طوایف درون کشور است. هر چیزی که از داخل یا خارج مانع حفاظت از منافع یادشده شود، تهدیدی علیه امنیت ملی است» (سایق، ۱۳۷۷: ۱۸).

بنا بر این تعریف، استقلال سیاسی، حفظ تمامیت ارضی، ثبات سیاسی، انسجام اجتماعی، رفاه اقتصادی، عدم آسیب به بقای فیزیکی جمعیت و حفظ محیط زیست، از شاخص‌های اصلی تأمین امنیت ملی هستند.

انتخابات و نظام انتخاباتی از دیگر مفاهیم اصلی به کاررفته در این مطالعه هستند. انتخابات، فرایندی است مبتنی بر آرای عمومی که از طریق آن افراد به قدرت و مقام تصمیم‌گیری سیاسی در جامعه دست پیدا می‌کنند.

نظام انتخاباتی نیز آرای را که در انتخابات عمومی به صندوق انداخته شده، به کرسی‌هایی تبدیل می‌کند که احزاب و کاندیداها آن‌ها را اشغال می‌کنند. مهم‌ترین اجزا و متغیرها در نظام انتخاباتی عبارت‌اند از فرمول‌های انتخاباتی (نظام انتخاباتی اکثریتی، تناسبی و غیره)، ساختار برگه رأی (انتخاب بر پایه حزب یا شخص و یا انتخابات مبتنی بر انتخاب واحد یا مجموعه‌ای از اولویت‌ها)، وسعت حوزه انتخاباتی (تعداد نمایندگان منتخب یک حوزه انتخابی) و علاوه بر آن‌ها، جنبه‌های اداری و اجرایی انتخابات (نحوه ثبت نام کاندیداها، شرایط آن‌ها و مجریان انتخابات و غیره) (رینولدز، ۱۳۹۱: ۲۶ - ۲۵).

ب. نقش انتخابات و نظام انتخاباتی در ایجاد امنیت

ابعاد نرم‌افزارانه امنیت ملی که مورد تأکید تحلیل‌های نوین امنیتی هستند، با مواردی چون ظرفیت سیاسی، کارایی سیستمی، مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی مشخص می‌شوند (آزر، ۱۳۷۷: ۴۰). از این رو، هر مؤلفه و متغیری که به تقویت این موارد بیانجامد، در افزایش ضریب امنیت ملی مؤثر است. انتخابات به عنوان نهادی که کارکردهایی در جهت ارتقاء این پارامترها ایفا می‌کند، یکی از ارکان نظام‌های نوین سیاسی در ایجاد تعادل سیستمی است. موارد زیر از جمله کارکردهایی هستند که انتخابات و سازوکار انتخاباتی در راستای برقراری امنیت و ثبات نظام سیاسی بر عهده دارند:

۱. تطبیق با تغییرات محیطی

یکی از ویژگی‌های مفهوم امنیت ملی، ذهنی بودن آن است؛ به این معنا که برداشت فرد یا گروه، مصداق‌های آن را تعیین می‌کند. از این رو، در تدوین استراتژی‌های امنیت ملی باید به این مورد توجه ویژه داشت. به عبارت دیگر، استراتژی‌های امنیت ملی باید در پیوند با گفتمان غالب جامعه باشند و با توجه به ساختارهای ذهنی اجتماع، مورد پردازش قرار گیرند. بی‌اعتنایی به این موضوع تفاوت میان گفتمان امنیتی جامعه و گفتمان امنیتی نخبگان را در پی داشته و به شکاف میان استراتژی‌های امنیت ملی با واقعیت‌های اجتماعی می‌انجامد؛ یعنی برون‌دادهای سیستم امنیتی با درون‌دادهای آن، تطابق نداشته و اسباب ناکارآمدی سیستم را فراهم می‌آورد. به این ترتیب، تفاوت گفتمان‌های امنیتی جامعه و نخبگان، ضمن آنکه استراتژی امنیت ملی را از قالب ملی آن تهی می‌کند، کارایی این استراتژی را کاهش داده و حتی به گونه‌ای تراژیک آن را به منبعی تهدیدزا تبدیل می‌نمایند (رحیمی، ۱۳۹۳: ۹۱). سازوکار انتخاباتی از طریق تطبیق گفتمان‌های پیش گفته، یکی از کارکردهای امنیتی خود را به منصفه ظهور می‌رساند، زیرا به وسیله انتخابات آن نوع گفتمان سیاسی که به گفتمان جامعه نزدیک‌تر است در عرصه سیاسی و امنیتی حاکم می‌شود و اقشار اجتماعی که سیاست‌های امنیتی را موافق برداشت‌های خود می‌یابند (به دلیل تطبیق استراتژی امنیتی با ارزش‌ها، ایستارها و هنجارهای جامعه)، آن‌ها را مورد پشتیبانی قرار داده، قابلیت اجرایشان را فراهم آورده و امکان موفقیت آن‌ها را افزایش می‌دهند.

امنیت مفهومی زمانمند و اشتقاقی است. زمانمندبودن به این معناست که پارامترهایی که یک سطح نسبی از ایمنی را تعریف می‌کنند، همواره در حال تغییرند (Rehman, 1992: 7). اشتقاقی بودن نیز به معنای وابستگی برداشت از امنیت به موضوعات و تحولات سیاسی و اقتصادی است (Booth, 2005: 29). بنابراین، مفهوم امنیت مفهومی سیال است که به‌ویژه با تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در پیوند است. از این رو، ممانعت از تصلب راه‌کارها و راهبردهای امنیتی و قابلیت تطبیق با تغییرات و شرایط جدید، باید همواره مد نظر برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران امنیتی باشد.

تغییرات محیطی به هر نحوی تأثیرات خود را بر آحاد جامعه و اقشار گوناگون اجتماعی بر جای می‌گذارند. از این رو، اقشار اجتماعی به مثابه حسگرهایی عمل می‌کنند که آثار و پیامدهای تغییرات محیطی را در وجوه گوناگون زندگی خود حس کرده و متناسب با این

تغییرات، حامل تقاضاها و خواسته‌های جدیدی می‌گردند. سیستم‌های انتخاباتی یکی از وسایل انتقال این خواسته‌ها به نظام سیاسی هستند. در حقیقت، این خواسته‌ها داده‌هایی هستند که از طریق انتخابات به سیستم سیاسی منتقل می‌شوند و برنامه‌ریزان، سیاست‌گذاران و مجریان را قادر می‌سازند برای حفظ و ثبات سیستم برون‌دادهای مناسب را شکل دهند. در صورت فقدان سیستم‌هایی نظیر سازوکارهای انتخاباتی، جریان داده‌ها مختل شده و نظام سیاسی که اطلاعات صحیح و مناسبی را دریافت نمی‌کند، نمی‌تواند با تغییرات محیطی همگام شود. عدم تطبیق با تغییرات محیطی، ثبات و نظم آهنگین کل سیستم را با تهدید روبه‌رو می‌کند. به این ترتیب، وجود روش‌های انتخاباتی با ایفای نقش در رابطه با هماهنگی سیستم و تغییرات محیطی، به ثبات سیستم کمک می‌کند. این هماهنگی هر دو سطح فراملی و فراملی را شامل می‌شود.

۲. پرهیز از منازعات خشونت‌آمیز

یکی از جوهری که به واژه «ملی» در مفهوم «امنیت ملی» قالبی انضمامی می‌دهد، تدوین خط مشی‌ها و استراتژی‌های امنیت ملی بر پایه تهدیدها و مخاطرات متوجه مردم است. از این روست که توجه به خواست جامعه، عنصری محوری در این زمینه است. انتخابات به عنوان نهادی که قابلیت تحقق خواست مردم را به شیوه مسالمت‌آمیز فراهم می‌کند، از این زاویه، اهمیتی امنیتی پیدا می‌کند. انتخابات در حقیقت سازوکار بدیلی است برای بیان خشونت‌آمیز تقاضاهای سیاسی و اجتماعی که می‌توانند در شکل اعتصاب، اغتشاش، شورش و آشوب‌های اجتماعی ظاهر شوند.

۳. افزایش کارایی و مشروعیت

انتخابات کارویژه‌هایی در جهت افزایش کارایی و مشروعیت سیستم سیاسی دارد که به ثبات و امنیت سیستم منجر می‌شوند. انتخابات به دو دلیل عمده به ثبات اجتماعی و سیاسی کمک می‌کند. اول با ایجاد فرایند رضایت‌ساز تحرک اجتماعی که امکان دستیابی به مناصب سیاسی را برای افراد فراهم می‌سازد و در راستای افزایش مشروعیت نظام سیاسی ایفای نقش می‌کند و دوم، با امکانی که برای گردش نخبگان و واگذاری مناصب سیاسی به افراد شایسته فراهم می‌آورد و به این صورت، به بهبود عملکرد نظام سیاسی و حفظ ثبات و امنیت آن یاری می‌رساند.

روند انتخابات یکی از فرایندهایی است که امکان و انگیزه لازم را برای گروه‌های حاشیه‌ای و اقلیت‌ها برای سازمان‌یابی و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی فراهم می‌کند و حس رضایت در این گروه‌ها را به واسطه امکان فعالیت آزادانه، مشارکت سیاسی و احتمالاً دستیابی به مناصب سیاسی، برمی‌انگیزد. با جذب گروه‌های حاشیه‌ای در فرایند مشارکت سیاسی، احساس طردشدگی و انزوای اجتماعی از میان آن‌ها رخت برمی‌بندد و تهدیدهای بالقوه‌ای که با وجود احساس طرد و انزوا می‌تواند از سوی آن‌ها وجود داشته باشد، خنثی می‌گردد. این روند، نتایج خود را به صورت مشروعیت نظام سیاسی در نزد گروه‌های اجتماعی گوناگون آشکار می‌سازد.

گردش آزاد اطلاعات در روند برگزاری انتخابات، سلامت سازوکار انتخاباتی را تضمین می‌کند. این امر هم به لحاظ افزایش آگاهی جامعه برای انتخاب مناسب و شایسته و هم به لحاظ جلوگیری از بروز فساد در فرایند انتخابات از اهمیت برخوردار است. آگاهی جامعه نسبت به انتخاب‌شوندگان و سیاست‌های آن‌ها، امکان انتخاب کاندیداهای شایسته را افزایش می‌دهد و با انتخاب شایسته‌ترین‌ها، سیستم به سمت کارایی بهینه خود میل می‌کند. همچنین، با وجود روند آزاد اطلاعات، عرصه فعالیت‌های انتخاباتی شفاف می‌شود و امکان زدوبندهای پشت پرده و فسادهای مالی و تبلیغاتی کاهش می‌یابد. کاستن از فساد انتخاباتی نیز به نوبه خود سهمی در گزینش منتخبان شایسته خواهد داشت؛ چراکه در این صورت، افراد شایسته‌ای که از زدوبند و فساد دوری می‌جویند، از فرصت‌های عادلانه‌تری برای رقابت برخوردار خواهند بود. به این ترتیب، سازوکار انتخاباتی و لوازم آن امکان افزایش کارایی سیستم سیاسی را به وجود می‌آورند و آشکار است که افزایش کارایی، با ثبات و ایمنی سیستم رابطه مستقیم خواهد داشت.

۴. ایجاد ثبات سیاسی

یکی از ویژگی‌های جوامع کمتر توسعه‌یافته، افزایش تقاضای مشارکت سیاسی شهروندان است که بازگوکننده نیاز این جوامع به نهادهای لازم برای جذب این تقاضاهاست. انتخابات یکی از نهادهایی است که در کانالیزه کردن و جذب تقاضاهای مشارکت سیاسی به مجاری قانونی و جلوگیری از بروز آن‌ها به شیوه‌های غیرمعارف و از کانال‌های غیرقانونی انجام وظیفه می‌کند. همان‌طور که «هانتینگتون» اشاره کرده، استواری هر جامعه سیاسی به رابطه سطح مشارکت

سیاسی با سطح نهادمندی سیاسی بستگی دارد. اگر سطح نهادمندی سیاسی نسبت به مشارکت سیاسی پایین باشد، نیروهای اجتماعی یکراست و با روش‌های خودشان در صحنه سیاسی عمل می‌کنند. برعکس، اگر سطح نهادمندی سیاسی به اشتراک سیاسی بالا باشد، نیروهای اجتماعی در فرایندی سامانمند به عرصه سیاسی وارد می‌شوند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۲۰). سازوکار انتخاباتی با سامان‌بخشی به مشارکت اقشار اجتماعی، کارکرد ثبات‌آفرین و امنیت‌ساز خود را ایفا می‌کند.

در برداشت کلی می‌توان ادعا کرد که انتخابات و سازوکار انتخاباتی پیوند وثیقی با مقوله حکم‌رانی خوب^۱ دارد و از این راه ضریب امنیت ملی را ارتقا می‌دهد. حکم‌رانی خوب با شاخص‌هایی نظیر ثبات سیاسی، کارایی حکومت، کنترل فساد و حکم‌رانی قانون شناخته می‌شود و سازوکار انتخاباتی به طور مستقیم یا غیرمستقیم در ارتقاء این شاخص‌ها نقش دارد. تأثیر مثبت انتخابات بر کارایی حکومت و ثبات سیاسی و جنبه‌هایی از کنترل فساد در بالا مورد توجه قرار گرفت. در خصوص حکم‌رانی قانون نیز باید به نفس اهمیت انتخابات به عنوان یکی از ارکان نظام‌های دموکراتیک و جایگاه محوری آن‌ها در قانون اساسی این نوع نظام‌های سیاسی اشاره کرد. به عبارت دیگر، در عصر حاضر که نظام‌های دموکراتیک برد و مشروعیتی جهان‌شمول یافته‌اند، وجود انتخابات و کیفیت آن به عنوان سنگ محک قانونی بودن حکومت‌ها شناخته می‌شوند. وجود انتخابات همچنین الزامی برای قاعده‌مندی حکومت‌ها، نخبگان و احزاب سیاسی است، چراکه رعایت نکردن قواعد از سوی این نهادها، اقبال عمومی به آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده و احتمال گزینش مجدد آن‌ها را از سوی مردم کاهش می‌دهد. کارایی حکومت، کاهش فساد، حکم‌رانی قانون و رعایت قواعد به افزایش کیفیت برون‌دادهای سیستم سیاسی می‌انجامد. پیامد این روند، ایجاد بازخوردهای مناسب در سطح جامعه است که سطح رضایت‌مندی گروه‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد و با ارتقاء سطح رضایت‌مندی، تعادل و ثبات سیستم حفظ می‌شود.

ج. انتخابات و مرجع امنیت

اگرچه این مطالعه دولت ملی را به عنوان مرجع امنیت مورد توجه قرار داده و تا به اینجا بر کارکردهای انتخاباتی تمرکز داشته که معطوف به امنیت ملی هستند، اما یکی از ویژگی‌های انتخابات آن است که هر مرجعی را برای امنیت در نظر بگیریم، انتخابات کارکردی امنیت‌ساز را در قبال آن ایفا خواهد کرد. برای افراد جامعه، انتخابات مظهر تحقق مطالبات و خواسته‌هاست. فرد از طریق فرایند انتخاباتی نوعی امکان سیاسی برای مقابله با تهدیدهای متوجه خود می‌یابد. انتخابات این امکان را به فرد می‌دهد تا به گزینش نخبگان و سیاستمداران هم‌راستا با منافع خویش اقدام کرده و تصمیم‌سازانی را برای صدارت بر امور برگزیند که برنامه‌ها و سیاست‌هایشان در جهت رفع تهدیدهایی از قبیل بیکاری، بیماری و فقر باشد که مورد توجه پارادیم‌هایی نظیر امنیت انسانی هستند.

برای جامعه جهانی، وجود دولت‌های منتخب به معنای افزایش امنیت و صلح در سطح بین‌المللی است. یکی از آثار مثبت انتخابات و نهادهای نظارتی و سیاسی برآمده از آن، موضوع ممانعت انتخابات از بلندپروازی‌های امنیتی نخبگان و حکومت است. این امر از طریق ایجاد تعادل میان میزان ریسک قابل پذیرش و منابع امنیتی مورد لزوم صورت می‌گیرد. ریسک قابل پذیرش، بیان‌کننده منطقی بودن دستور کار امنیتی به لحاظ ریسک‌پذیری و منابع امنیتی مورد لزوم، بیان‌کننده منابع مورد نیاز برای اجرای این دستور کار است. این دو مفهوم بر روی هم، نشان‌دهنده تطبیق اهداف امنیتی با امکانات در دسترس هستند. همان‌طور که «جانسون» اشاره کرده، پرسش کلیدی در تعیین تهدیدها و فرصت‌های امنیتی، این است که منابع امنیتی مورد لزوم چقدر است؟ پاسخ این پرسش را باید در خواست و اراده عمومی جامعه، تمایلات رهبران سیاسی و پتانسیل درونی هر ملت جستجو کرد (Johnson, 2012: 41). ممکن است رهبران سیاسی با برداشت‌های اشتباه از توان کشور به اقداماتی فراتر از توان و قدرت ملت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی دست بزنند، اما نهادهای انتخاباتی قابلیت کنترل تندروری‌های نخبگان سیاسی را خواهند داشت و اجازه بلندپروازی‌های نابجای امنیتی که می‌تواند به تهدید جامعه جهانی منجر شود را نمی‌دهند.

گروه‌های گوناگون اجتماعی و مذهبی از ره‌گذر انتخابات قابلیت بیان خواست‌های خود و شرکت در تصمیم‌گیری‌ها را می‌یابند. بنابراین، اگر این گروه‌ها به عنوان مرجع امنیتی در نظر گرفته شوند، انتخابات همچنان قابلیت تأمین منافع امنیتی و ارتقای سطح ایمنی این گروه‌ها در سطوح گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را خواهد داشت.

تنها در صورتی که رژیم‌های سیاسی مرجع امنیت باشند، کارکردهای تثبیت‌کننده و امنیت‌ساز انتخابات در راستای حفظ رژیم، با ابهام روبه‌رو خواهد بود. در این صورت، ممکن است وجود انتخابات کنترل‌شده نوعی رضایت‌مندی و مشروعیت را در سطوحی از جامعه ایجاد کند، اما خارج شدن فرایند انتخاباتی از کنترل حکومت می‌تواند ثبات رژیم را با تهدید مواجه سازد.

د. پارادوکس‌های تاریخی

تا به اینجا در خصوص کارویژه‌هایی که سازوکار انتخاباتی در جهت تأمین امنیت ملی دارد، مواردی مطرح شد، اما برخی تجربه‌های تاریخی موارد نقضی را نشان می‌دهند که باید مورد بحث قرار گیرند. به لحاظ تاریخی، سازوکارهای انتخاباتی به سه شیوه به موضوع امنیت ملی تبدیل شده‌اند. اول، ایجاد آشفتگی سیاسی؛ دوم، زایش نظام‌های غیردموکراتیک و سوم، انقلاب‌های انتخاباتی.

۱. انتخابات و آشفتگی سیاسی

یکی از مشکلاتی که برخی کشورها، به‌ویژه برخی کشورهای کمتر توسعه‌یافته در پی به‌کارگیری فرایندهای انتخاباتی با آن روبه‌رو بوده‌اند، ایجاد نابسامانی، آشفتگی و هرج‌ومرج سیاسی در اثر رقابت میان گروه‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون بوده است که فرایند رقابت را به منازعات مزمن و بعضاً پایان‌ناپذیر تبدیل کرده است. اگر حوادث متأخر سیاسی را در نظر بگیریم، لبنان و مصر نمونه‌های بارزی در این خصوص هستند.

پس از استقلال لبنان از فرانسه در سال ۱۹۴۱، به واسطه تنوع قومی و مذهبی در این کشور و به منظور حل منازعات سیاسی میان اقوام و مذاهب، نوعی نظام سیاسی مبتنی بر انتخابات طراحی شد که طی آن ریاست جمهوری به مسیحیان مارونی، نخست‌وزیری به مسلمانان سنی، ریاست مجلس به مسلمانان شیعه و معاونت ریاست جمهوری و ریاست مجلس به مسیحیان

ارتدکس تعلق می‌گرفت. با وجود این، از آن زمان تا کنون، لبنان با دوره‌های متعددی از آشفتگی سیاسی و منازعات خشونت‌بار و خونین بین گروه‌های سیاسی، قومی و مذهبی گوناگون روبه‌رو بوده است. جنگ داخلی بلندمدت، حضور نیروهای بیگانه، تهاجم خارجی و اشغال کشور، مهم‌ترین موارد تهدید و فروپاشی امنیت ملی در این کشور بوده‌اند. اگرچه این منازعات با عقد موافقت‌نامه طائف در سال ۱۹۹۰، وضعیت سامان‌مندتری پیدا کرد، اما تنش‌ها و درگیری‌های سیاسی همچنان تداوم یافت. ترور سعد حریری نخست‌وزیر لبنان در سال ۲۰۰۵، بمب‌گذاری و حرکت‌های تروریستی متعدد، درگیری‌های مسلحانه میان گروه‌های سیاسی و مذهبی با یکدیگر و یا با حکومت (مانند درگیری بین گروه سلفی فتح الاسلام و ارتش لبنان در طرابلس در سال ۲۰۰۷) و چالش‌های همیشگی بر سر انتخاب کابینه و دیگر مناصب سیاسی که هم‌اکنون نیز بر سر انتخاب رئیس‌جمهور جریان دارد، از جمله این موارد بوده‌اند. بنابراین، سازوکار انتخابی نتوانسته راه حلی جامع و مانع برای کشور چندپاره لبنان (به لحاظ تنوع قومی و مذهبی) باشد.

وقایع مصر در سال‌های اخیر، نمونه دیگری از ناکارآمدی سازوکار انتخاباتی در برخی جوامع کمتر توسعه‌یافته است. پس از اعتراض‌های مردمی سال ۲۰۱۱ م. در مصر که به کناره‌گیری «حسنی مبارک» از قدرت منجر شد، اولین انتخابات دموکراتیک در تاریخ مصر برگزار گردید که به ریاست جمهوری «محمد مرسی»، کاندید حزب آزادی و عدالت (شاخه سیاسی اخوان المسلمین) انجامید، اما در کمتر از یک سال و در پی یک سری تجمعات اعتراض‌آمیز، وی توسط ارتش (و با حمایت برخی گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی) از ریاست جمهوری برکنار شد و ارتش، رئیس دادگاه قانون اساسی را به عنوان رئیس‌جمهور موقت تعیین کرد. تحلیل‌گران سیاسی تلاش برای اسلامی کردن قانون اساسی، تلاش اخوانی‌ها برای تسلط بر ساختار سیاسی و اداری مصر، ناتوانی در رفع مشکلات اقتصادی، اشتباهات سیاسی در عرصه داخلی و خارجی، دخالت قدرت‌های بیگانه، تعارض قوه قضایی و ارتش با سیاست‌های مرسی، نارضایتی بخش‌هایی از جامعه به‌ویژه نیروهای سکولار و غیره را به عنوان عوامل سرنگونی حکومت وی برشمرده‌اند، اما دلایل سرنگونی وی هرچه باشد، دخالت ارتش و کودتا علیه حکومت قانونی منتخب، حمایت برخی

شخصیت‌ها و احزاب سیاسی از این دخالت و البته برخی سیاست‌های حکومت اخوانی، نشان از عدم بلوغ دموکراتیک جامعه مصر دارد و نشان می‌دهد سازوکار انتخاباتی نتوانسته به عنوان ملاکی برای حل و فصل منازعات سیاسی و اجتماعی در این کشور، مورد وثوق قرار گیرد و همچنان اردوکنشی خیابانی و دخالت نظامی بر این سازوکار ارجحیت دارد.

۲. انتخابات و پیدایش نظام‌های غیردموکراتیک

در طول دهه‌های گذشته نمونه‌های متعددی از نظام‌های دموکراتیک مبتنی بر انتخابات را می‌توان نشان داد که در مقاطعی تاریخی و از مسیر سازوکارهای انتخاباتی به نظام‌هایی غیردموکراتیک (از نظام‌های توتالیتار گرفته تا دیکتاتوری و نظام‌های سلطانی) تبدیل شده‌اند. ظهور حکومت توتالیتاریستی هیتلر در آلمان؛ فاشیسم در ایتالیا و ژاپن؛ و نظام‌های سلطانی در دوره زمام‌داری «مارکوس» در فیلیپین و «دووالیه» در هائیتی، نمونه‌هایی از این دست هستند. در آلمان حکومت توتالیتار نازی از درون انتخابات آزاد بیرون آمد. «آدولف هیتلر»، رهبر «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری آلمان»، با پیروزی حزبش در انتخابات سال ۱۹۳۲ م. به مقام صدراعظمی آلمان رسید و پس از مرگ رئیس‌جمهور این کشور (مارشال فن هیندنبورگ) با ادغام مقام‌های ریاست جمهوری و صدارت اعظمی، با عنوان تازه «پیشوا» به فرمان‌روای مطلق آلمان بدل شد (طلوعی، ۱۳۸۵: ۴۸) و حکومتی توتالیتار را بنیان گذاشت. نظام‌های فاشیستی ایتالیا و ژاپن برآمده از انتخابات مستقیم نبودند، اما نمی‌توان اقبال عمومی به آن‌ها را انکار کرد. همان‌گونه که «برینگتون مور» اشاره کرده، «فاشیسم بدون مفهوم دموکراسی و یا به بیانی پرآب و تاب‌تر، بدون ورود توده‌ها در صحنه تاریخ غیرقابل تصور است» (مور، ۱۳۷۵: ۳۵).

در هائیتی، «فرانسوا دووالیه»، در انتخابات سال ۱۹۵۷ م. به عنوان مدافع سیاهان و مخالف نخبگان حاکم، در انتخاباتی که بازتاب‌دهنده افکار و عقاید جامعه بود، با اکثریت قاطع به پیروزی رسید، اما به محض پیروزی، کنترل خود را به سراسر جامعه گسترش داد؛ مخالفان را سرکوب کرد؛ در سال ۱۹۶۴ عنوان ریاست جمهوری مادام‌العمر را به خود اختصاص داد و هنگامی که در سال ۱۹۷۱ درگذشت، این عنوان را برای پسر نوجوانش باقی گذاشت (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۲۷ و ۳۲۶).

فردیناند مارکوس که در انتخاباتی رقابت‌آمیز در سال ۱۹۶۵م. در فیلیپین به مقام ریاست جمهوری رسید، در دوره ریاست جمهوری خود از اسلحه، اوباش چماق‌دار و پول به طرز بی‌سابقه‌ای بهره گرفت تا در انتخابات سال ۱۹۶۹ م. مجدداً به مقام ریاست جمهوری دست یابد. وی در سال ۱۹۷۲ م. حکومت نظامی اعلام کرد؛ مناصب سیاسی و اقتصادی را در اختیار اعضای خانواده و خویشاوندان نزدیکش درآورد؛ استقلال دستگاه قضایی را از بین برد؛ کنگره قانون اساسی را از طریق رشوه و تهدید وادار کرد به او اجازه خدمت هم به عنوان رئیس جمهور نامحدود و هم به عنوان نخست‌وزیر را اعطا کند؛ همه‌پرسی درباره قانون اساسی جدید را لغو و تصمیم در خصوص آن را به مجمع‌های شهروندان محلی واگذاشت تا با بلندکردن دست درباره آن تصمیم بگیرند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۵۶ - ۴۱۹). به این ترتیب، دموکراسی هرچند محدود فیلیپین را به حکومتی شخص‌محور بدل کرد.

تحلیل‌های متعددی در خصوص علل ظهور حکومت‌های غیردموکراتیک از درون نظام‌های انتخاباتی دموکراتیک ارائه شده است. اریش فروم با تلفیق نظریه‌های روان‌شناسانه و نظریه‌های اقتصادی و سیاسی، نازیسم را پدیده‌ای اقتصادی و سیاسی تلقی کرد که نفوذ آن بر بخش‌های وسیعی از ملت آلمان را باید بر حسب ملاحظات روان‌شناسانه سنجید و درک کرد (فروم، ۱۳۴۸: ۲۰۸). وی بر عواملی چون خستگی درونی و تسلیم و رضای طبقه کارگر و بورژوازی لیبرال و کاتولیک در برابر نازیسم، حکم واحد یافتن حکومت هیتلر و آلمان در نظر میلیون‌ها آلمانی (بر اساس شاخصه‌های روان‌شناختی ملت آلمان)، استقبال مشتاقانه طبقه متوسط پایین از ایدئولوژی نازی (به واسطه خوی اجتماعی این طبقات که در نتیجه وقایع پس از جنگ جهانی اول، اوضاع نامطلوب اقتصادی و تهدید سرمایه‌داری انحصاری تشدید شده بود) و غیره را، به عنوان ریشه‌های قدرت‌یابی نازیسم عنوان کرده است (فروم، ۱۳۴۸: ۲۰ - ۲۱).

هانا آرنت موضوع تمیزه‌شدن جامعه را در شکل‌گیری و پشتیبانی از حکومت‌های توتالیتر پیش کشید. وی شرایط خاص ایجاد توده متشکل از افراد جدا و ذره‌ذره‌شده را که ناشی از فروریختگی نظام طبقاتی در آلمان بود و عضوگیری جنبش نازی از میان آن‌ها را تسهیل کرد، به عنوان خاستگاه پیدایش نازیسم و اقبال به آن ذکر کرده است (آرنت، ۱۳۹۲: ۵۱ - ۴۸).

«برینگتون مور» نیز ضمن اشاره به ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری اندیشه برتری نژادی و همچنین خصال اطاعت و انضباط در بین مردم آلمان، بر عواملی چون ناتوانی دموکراسی جمهوری وایمار در حل مسائل زمان؛ تهدید سرمایه‌داری علیه طبقات متوسط شهری و اقتصاد دهقانی؛ و تبلیغات و جهان‌بینی راست رادیکال نازی‌ها (که در آن دهقان عنصری مرکزی بود)، به عنوان علل اقبال به نازیسم در آلمان انگشت می‌گذارد (مور، ۱۳۷۵: ۳۷ - ۲۶).

دیوید نیکولز، حمایت طبقه متوسط سیاه‌پوست شهری و دهقانان متوسط در روستاها از دووالیه؛ بسیج حمایت عمومی برای رژیم در سراسر کشور و استفاده گسترده از ترور و ارباب را در برآمدن نظام سلطانی دووالیه در هائیتی مؤثر دانسته است (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۷-۳۲۶). مارک تامسن به دو نظریه در خصوص علل تبدیل دموکراسی فیلیپین به حکومت شخصی اشاره می‌کند. اول، نظریه «دموکراسی نارس» که بر خصلت وابسته دموکراسی در فیلیپین تأکید می‌کند و مؤلفه‌هایی چون نظامی‌شدن فزاینده رژیم مارکوس؛ بهره‌گیری ماهرانه از فضای دوقطبی میان او و مخالفان برای امنیتی‌کردن جامعه؛ استفاده از حامی‌پروری و فساد مالی برای مقاصد انتخاباتی را به عنوان عوامل تبدیل دموکراسی فیلیپین به حکومت شخص‌گرایانه، مطرح کرده است (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۲۷ - ۴۱۸)؛ و دیگری، نظریه «بحران حاکمیت» که بر ایجاد ائتلاف ضد دگرگونی نظام در برابر جنبش‌های ناسیونالیستی و ضد استعماری در دهه ۱۹۷۰ م. از طریق تشکیل حکومت اقتدارگرا تأکید می‌کند؛ ائتلافی که از سرمایه‌گذاران آمریکایی در فیلیپین، دولت آمریکا و نخبگان فیلیپینی تشکیل شده بود (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۰ - ۴۲۹).

تبدیل نظام‌های دموکراتیک به نظام‌های توتالیتر، دیکتاتور و سلطانی، آسیب‌های جبران‌ناپذیری بر امنیت ملی کشورهای یادشده بر جای گذاشت. ظهور نازیسم مرادف بود با وقوع جنگ جهانی دوم، شکست آلمان در جنگ، اشغال این کشور توسط قوای بیگانه و سرانجام، دوباره‌شدن آن زیر سیطره نفوذ ابرقدرت‌های شرقی و غربی. به عبارت دیگر، نتیجه ظهور نازیسم فروپاشی کامل امنیت ملی آلمان بود؛ راهی که با برآمدن فاشیسم در ایتالیا و ژاپن نیز طی شد و پیامد آن از دست رفتن استقلال کشور، تهدید شدید بقای ارگانیک مردم و سقوط رفاه اقتصادی جامعه (عناصر امنیت ملی) در هر سه کشور یادشده بود و برای آلمان و ژاپن با تهدید تمامیت سرزمینی نیز همراه شد.

«دیوید نیکولز» نشان داده که چگونه سیاست‌های نظام دووالیه‌ها در هائیتی به تهدیدهای جدی علیه امنیت ملی تبدیل شد (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۴۶-۳۳۹). تظاهرات گسترده مردمی و مخالفت فزاینده با رژیم دووالیه (دووالیه پسر) سرانجام به فرار او از کشور منجر شد. در زمان وی، ارتش دچار دودستگی و شکاف شده بود و وابستگی به بیگانه در درون ارتش مشهود بود. نظام حکومتی، پایگاه اجتماعی خود یعنی طبقه متوسط سیاه‌پوست را از دست داده و از این رو در برابر جنبش‌های مخالف آسیب‌پذیر شده بود. فقدان پایگاه اجتماعی، وابستگی خارجی را تشدید کرد و هنگامی که کمک ایالات متحده (در زمان ریاست جمهوری کارتر)، به آزادسازی سیاسی و اجتماعی ارتباط داده شد و این سیاست‌ها به اجرا درآمد، نارضایتی‌های گسترده آشکار شد. انحطاط اقتصادی و فساد مالی و اقتصادی، آتش خشم مردم را برافروخته بود و حتی تجار و سرمایه‌دارانی که در زمان دووالیه‌ها به ثروت‌اندوزی پرداخته بودند را به نارضایتی از حکومت متمایل ساخته بود. در چنین اوضاعی بود که نظامیان حمایت خود از رژیم را سست کردند و دووالیه در پی مذاکراتی که ایالات متحده در آن نقش کلیدی بر عهده داشت، از کشور گریخت. به این ترتیب، دووالیه‌ها که در زمان حکومت خود، امنیت ملی را به امنیت رژیم فروکاسته بودند، در تأمین امنیت حکومت خود نیز ناکام ماندند و نظام سلطانی آن‌ها چاره‌ای جز انحطاط و فروپاشی نداشت.

حکومت مارکوس نیز مانند دیگر نظام‌های شخص‌گرایانه به طور ذاتی حامل عناصر تهدیدکننده امنیت ملی بود. وابستگی خارجی، حامی‌پروری، اعطای نقش‌های اقتصادی به نظامیان، ایجاد اختناق سیاسی، از بین رفتن استقلال دستگاه قضایی، چپاول اقتصادی، انباشت ثروت شخصی، فساد سیاسی، ایجاد کیش شخصیت و غیره، کارآمدی سیستم سیاسی وی را به شدت تقلیل داد و ارتباط میان درون‌دادها و برون‌دادهای سیستم را قطع کرد. ناخرسندی گسترده از فساد اقتصادی و نقض آزادی‌های سیاسی و اجتماعی توسط ارتش که حتی به قشرهای سرمایه‌دار (سرمایه‌داران مستقل) نیز سرایت کرده بود، مخالفت کلیسا، اقتصاد ورشکسته، شورش مسلحانه کمونیستی و ارتشی سیاسی شده، دستاورد نظام سلطانی مارکوس بود (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۶۲ - ۴۶۰) که سرانجام به فروپاشی آن نظام انجامید. استقلال کشور، بقای فیزیکی مردم، ثبات سیاسی و رفاه اقتصادی، مهم‌ترین عناصر امنیت ملی بودند که در دوره حکومت مارکوس مورد تهدید قرار گرفتند.

۳. انقلاب‌های انتخاباتی

یکی از پدیده‌های سیاسی پراهمیت دهه‌های اخیر، وقوع انقلاب‌های انتخاباتی است. شاخصه اصلی این انقلاب‌ها، بهره‌گیری از فرایند انتخاباتی برای ایجاد انقلاب سیاسی است. این در حالی که فرایند انتخابات اساساً به منظور تغییر مسالمت‌آمیز رهبران سیاسی جعل شده و جایگزینی است برای دیگر روش‌های تغییر حاکمان مانند کودتا و انقلاب. از این رو، انقلاب‌های انتخاباتی خصیصه پارادوکسیکال از خود نشان داده‌اند. این امر بیانگر این موضوع است که وجود سازوکار انتخاباتی به خودی خود برای ایجاد نظام سیاسی کارا کافی نیست و کیفیت این سازوکار و توانایی‌اش در انجام کارکردهای سیستمی، متغیر محوری در این زمینه است. اهمیت این مسئله تا بدانجاست که موفقیت نظام‌های سیاسی برآمده از انقلاب‌های انتخاباتی را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

۱-۳. مفهوم انقلاب انتخاباتی

بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۵، موجی از دگرگونی‌های سیاسی در برخی کشورهای اروپای شرقی (به‌ویژه منطقه بالکان) و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی اتفاق افتاد که در ادبیات سیاسی از آن‌ها با عنوان «انقلاب‌های انتخاباتی» نام برده شد. انقلاب انتخاباتی در حقیقت تلاشی از سوی رهبران اپوزیسیون با همراهی شهروندان است که از انتخابات و یا تلفیقی از انتخابات و اعتراض‌های سیاسی، بهره‌گیری می‌کنند تا نوعی گذار سیاسی را از طریق تغییر رهبران سیاسی، روی کار آوردن اپوزیسیون لیبرال و دستیابی به دموکراسی گسترده‌تر ایجاد کنند (Bounce & Wolchik, 2006: 1). اگرچه این انقلاب‌ها ممکن است از برخی ویژگی‌های دیگر انقلاب‌ها مانند تحرک توده‌ای گسترده برخوردار باشند، اما تفاوت اصلی آن‌ها با سایر انواع انقلاب در این است که انتخابات نقطه تغییر نظام سیاسی است و ایجاد تغییرات لیبرال (آن‌گونه تا به حال اتفاق افتاده) در ساختار حکومت مد نظر است (Brazhko, 2014: 6). به طور کلی، انقلاب به معنای کنش جمعی یا توده‌ای خشونت‌آمیز است که بر پایه سازمان، رهبری و ایدئولوژی برای بسیج عمومی قرار دارد و به تغییرات عمیق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه منجر می‌شود؛ در حالی که انقلاب انتخاباتی مبتنی بر تغییر مسالمت‌آمیز رهبران سیاسی است و تغییرات اساسی در بافت جامعه را در پی ندارد (پورسعید، ۱۳۸۷: ۱۲۵). ناگفته نباید گذاشت که برخی انقلاب‌های انتخاباتی به واسطه به‌کارگیری یک

رنگ یا یک نشانه خاص برای ایجاد همگرایی بیشتر در بین انقلابیون به انقلاب‌های رنگی نیز مشهور شدند، مانند انقلاب نارنجی اوکراین یا انقلاب گل لاله (و یا صورتی) در قرقیزستان.

۲-۳. انقلاب انتخاباتی و امنیت ملی

برای آنکه بدانیم انقلاب‌های انتخاباتی توانسته‌اند به تأمین امنیت ملی کشورهای هدف کمک کنند یا نه، لازم است نگاهی به نتایج سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این انقلاب‌ها داشته باشیم. در این راستا، نگاهی به مطالعات انجام‌شده در رابطه با وضعیت سیاسی، اقتصادی و قضایی کشورها پس از وقوع انقلاب‌های انتخاباتی راه‌گشاست. مطالعه‌ای که در رابطه با مقایسه نتایج انقلاب انتخاباتی در بلغارستان و اسلواکی انجام شده، نشان می‌دهد اسلوواکی و بلغارستان به طور کلی در زمینه‌های سیاسی موفقیت‌های بیشتری نسبت به دوران پیش از انقلاب داشته‌اند. با وجود این، تفاوت آشکاری میان این دو کشور در زمینه کنترل فساد وجود دارد. همین مطالعه نشان می‌دهد در زمینه اقتصادی تفاوت‌ها میان این دو کشور بارزترند. جداول زیر که بر اساس شاخص‌های سیاسی و اقتصادی طراحی شده‌اند، بیانگر دعاوی مطرح‌شده بالا هستند.

جدول (۱): وضعیت سیاسی بلغارستان و اسلواکی در دوره پس از انقلاب انتخاباتی بر پایه شاخص‌های حکمرانی مطلوب*

بلغارستان	اسلواکی	شاخص‌های حکمرانی خوب
رو به رشد	رو به رشد	پاسخ‌گویی
با نوسان اما مطلوب	با نوسان اما مطلوب	ثبات سیاسی
رو به رشد اما با نوسان مقطعی	رو به رشد	کارایی حکومت
رو به رشد	رو به رشد	قاعده‌مندی
رو به رشد	روند رو به رشد بطئی با نوسان‌های مقطعی	حکمرانی قانون
رو به رشد	رو به رشد، اما بدتر نسبت به قبل از انقلاب	کنترل فساد

منبع: (Kurekova, 2006: 33)

* جدول بر اساس نتایجی که از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۴ ارائه‌شده تنظیم گردیده است.

جدول (۲): مقایسه وضعیت اقتصادی بلغارستان و اسلواکی در دوره پس از انقلاب انتخاباتی تا سال ۲۰۰۵ م.

شاخص‌های اقتصادی	اسلواکی	بلغارستان
رشد GDP	فزاینده	فزاینده با نوسان‌های مقطعی
استقراض خارجی*	فزاینده با شیب ملایم	کاهنده
کسری بودجه	تا سال ۲۰۰۰ کاهنده و سپس فزاینده با شیب تند	فزاینده با شیب ملایم
تورم	پرنوسان	کاهنده ولی با نوسان مقطعی

منبع: (Kurekova, 2006: 69-70)

* بر اساس آمار ارائه‌شده تا سال ۲۰۰۴ م.

همان‌طور که در جدول (۱) نشان داده شده، غیر از شاخص ثبات سیاسی در هر دو کشور بلغارستان و اسلواکی و شاخص کنترل فساد در اسلواکی، سایر شاخص‌های حکمرانی خوب در هر دو کشور بلغارستان و اسلواکی روند رو به رشدی را نشان می‌دهند که بیانگر بهبود وضعیت سیاسی این دو کشور پس از انقلاب انتخاباتی است. ثبات سیاسی نیز اگرچه دارای نوسان بوده، اما با وضعیت نامطلوب روبه‌رو نبوده است. جدول (۳) که شاخص حکمرانی مطلوب به طور کلی را به نمایش گذاشته، تأییدکننده این روند مطلوب است.

جدول (۳): وضعیت سیاسی بلغارستان و اسلواکی بر اساس شاخص حکمرانی مطلوب از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۴ م.

سال	اسلواکی	بلغارستان
۱۹۹۶	۲/۰۶	-۰/۹۳
۱۹۹۸	۱/۸۲	-۰/۳۵
۲۰۰۰	۲/۸۵	۰/۶۱
۲۰۰۲	۳/۷۳	۱/۵۸
۲۰۰۴	۴/۴۵	۱/۳۴

منبع: (Kurekova, 2006: 35)

در بلغارستان، روند اقتصادی به نسبت مطلوب بوده است. تولید ناخالص داخلی این کشور در طول دوره پس از انقلاب رشد فزاینده‌ای (اگرچه با نوسان مقطعی) را تجربه کرده است؛ استقراض خارجی روند کاهنده‌ای داشته و رشد تورم نیز -اگرچه با نوسان‌های مقطع- کاهنده بوده است؛ اما کسری بودجه روند افزایشی را با شیب ملایم نشان می‌دهد که البته لزوماً نمی‌تواند بار اقتصادی منفی داشته باشد.

در عین حال، در خصوص اسلواکی نمی‌توان با قاطعیت از بهبود وضعیت اقتصادی سخن گفت. اگرچه تولید ناخالص داخلی، رشد فزاینده‌ای در این کشور داشته، اما استقراض خارجی نیز فزاینده بوده و تورم و کسری بودجه نیز روندی پرنوسان داشته‌اند. بنابراین، اگر تنها شاخص‌های فوق را ملاک قرار دهیم، نمی‌توانیم با اطمینان از بهبود یا عدم بهبود وضعیت اقتصادی اسلواکی در دوره پس از انقلاب سخن بگوییم. این امر به نوعی بیانگر تفاوت نتایج انقلاب انتخاباتی در دو کشور بلغارستان و اسلواکی است؛ تفاوتی که در عرصه سیاسی نیز در خصوص کنترل فساد وجود داشت.

بررسی دیگری که در خصوص نتایج انقلاب‌های انتخاباتی در صربستان، گرجستان، اوکراین و قرقیزستان انجام شده، بیانگر تفاوت میان این کشورهاست. نمودارهای شماره ۱ تا ۴، به ترتیب وضعیت انتخابات، استقلال رسانه‌ها، استقلال دستگاه قضایی و کنترل فساد را در کشورهای صربستان، گرجستان، قرقیزستان و اوکراین، پس از انقلاب انتخاباتی (صربستان ۲۰۰۰ م، گرجستان ۲۰۰۳ م، اوکراین ۲۰۰۴ م. و قرقیزستان ۲۰۰۵ م.) نشان می‌دهند. همان‌گونه که مشاهده می‌شود بر اساس شاخص‌های ارائه‌شده، صربستان وضعیت به نسبت مطلوبی را پس از انقلاب انتخاباتی در سال ۲۰۰۰ م. -به‌ویژه در زمینه کنترل فساد و بهبود شرایط انتخاباتی- پشت سر گذاشته است. با وجود این، استقلال رسانه‌ای در این کشور از سال ۲۰۰۲ به بعد با نوسان و سپس افت محسوس روبه‌رو بوده و استقلال سیستم قضایی نیز از سال ۲۰۰۱ به بعد رشدی را نشان نمی‌دهد و حتی بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ دچار افتی برگشت‌ناپذیر شده است.

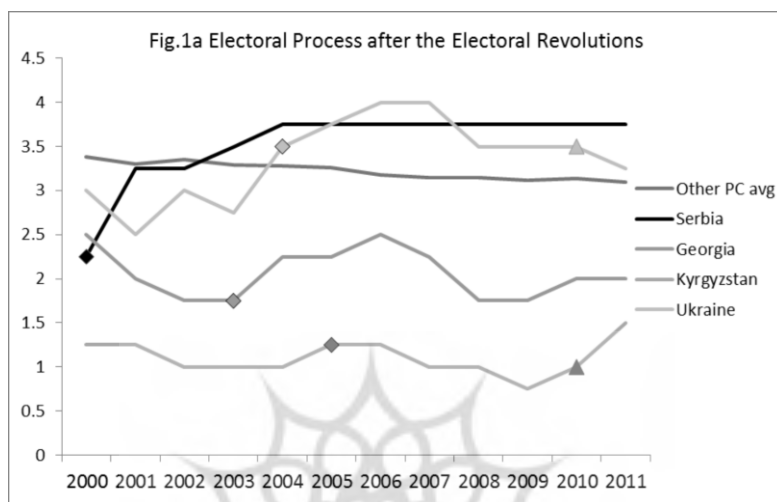
تا پیش از انقلاب گل رز در گرجستان، اکثر شاخص‌های مورد بحث سیری نزولی داشته‌اند، ولی با وقوع انقلاب، سیر نزولی شاخص فرایند انتخاباتی تا حدودی کنترل شده و از شتاب سقوط شاخص‌های استقلال رسانه‌ای و استقلال قضایی کاسته شده است. در این میان، شاخص کنترل فساد از روند صعودی امیدوارکننده‌ای برخوردار بوده است. پس از انقلاب، فرایند انتخاباتی تا سال ۲۰۰۶، روندی صعودی را به سمت بهبود طی کرده، اما از این سال به بعد، سیر نزولی داشته و کمابیش به وضعیتی شبیه دوران پیش از انقلاب بازگشته است. استقلال رسانه‌ها

جز در مقطعی کوتاه بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ م. شرایطی بهتر از دوره رژیم سابق نداشته، ولی شتاب سیر نزولی روند استقلال رسانه‌ها، پس از انقلاب تا حدودی کنترل شده است. استقلال سیستم قضایی بدترین وضعیت را در بین شاخص‌های ارائه‌شده در دوره پسانقلابی دارد؛ سیر نزولی استقلال سیستم قضایی در دوره پیش از انقلاب، در دوره پسانقلابی هم تداوم یافته و پس از یک دوره صعود و ثبات، دوباره از سال ۲۰۰۹ با سیر نزولی روبه‌رو بوده است؛ اما کنترل فساد روندی صعودی و شتابان را نشان می‌دهد. این امر که بین شاخص‌های ارائه‌شده تنها شاخص کنترل فساد از وضعیت مطلوبی برخوردار است، می‌تواند ریشه در این موضوع داشته باشد که مبارزه علیه فساد یکی از محوری‌ترین علل وقوع انقلاب گل رز بوده است.

قرقیزستان چشم‌انداز مایوس‌کننده‌ای را بعد از انقلاب گل لاله در سال ۲۰۰۵ به نمایش گذاشت، اما به نظر می‌رسد این روند ناامیدکننده از سال ۲۰۰۹ تا حدودی رو به بهبود گذاشته است. تمامی شاخص‌ها از سال ۲۰۰۵ روندی نزولی داشته‌اند، اما شاخص فرایند انتخاباتی، از سال ۲۰۰۹ روندی صعودی را با شیب مناسب طی کرده است. از همین سال، روند نزولی استقلال رسانه‌ای کنترل شده و از سال ۲۰۱۰ رو به صعود گذاشته است. شاخص کنترل فساد نیز در سال ۲۰۰۹ رو به صعود گذاشته، ولی روند صعودی‌اش از سال ۲۰۱۰ متوقف شده است. با این همه، شاخص استقلال قضایی همچنان به روند نزولی خود (دست کم تا سال ۲۰۱۰) ادامه داده است. با توجه به این موارد، وضعیت قرقیزستان بستگی به تداوم یا عدم تداوم روند معکوس آغاز شده از سال ۲۰۰۹ به بعد دارد.

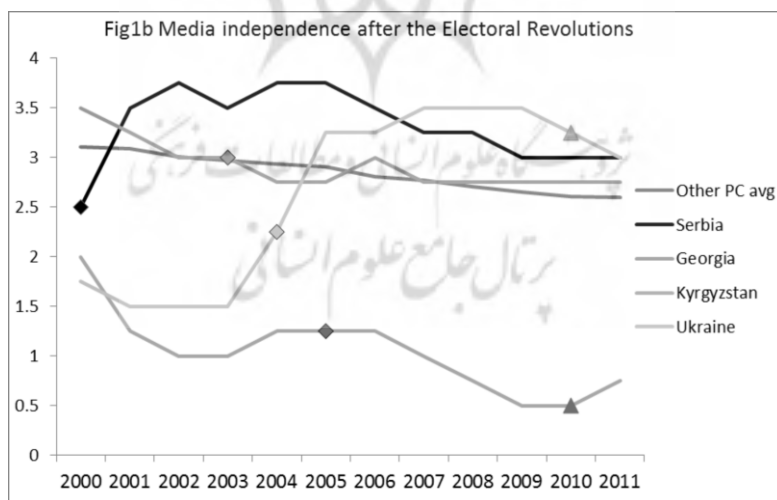
اوکراین پسانقلابی نیز چشم‌انداز ناامیدکننده‌ای از خود به نمایش می‌گذارد. در این کشور، شاخص کنترل فساد پس از انقلاب تغییری از خود نشان نداده و حتی از سال ۲۰۱۰ مسیری نزولی داشته است. شاخص استقلال سیستم قضایی نیز به طور کلی روندی نزولی شتابانی را پشت سر گذاشته است. حتی شاخص‌های فرایند انتخاباتی و استقلال رسانه‌ای نیز که پس از انقلاب سیر صعودی مناسبی داشته‌اند، از سال‌های ۲۰۰۷ روندی نزولی را آغاز کرده‌اند (البته شاخص استقلال رسانه‌ای ابتدا روندی ثابت را بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ تجربه کرده و سپس رو به نزول گذاشته). این چشم‌انداز ناامیدکننده با وقوع جنگ داخلی در اوکراین، به اوج رسیده و امنیت ملی این کشور را با تهدیدهای جدی، از تهدید تمامیت ارضی و استقلال سیاسی تا بقای ارگانیک مردم، روبه‌رو کرده است.

نمودار (۱): وضعیت شاخص فرایند انتخاباتی در صربستان، گرجستان، قرقیزستان و اوکراین، پس از انقلاب‌های انتخاباتی



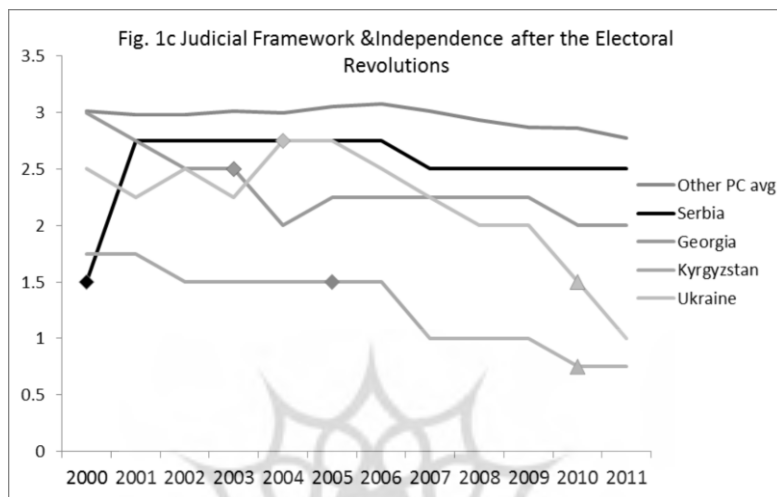
منبع: (Eleches & Robertson, 2013: 44)

نمودار (۲): وضعیت شاخص استقلال رسانه‌ای در صربستان، گرجستان، قرقیزستان و اوکراین، پس از انقلاب‌های انتخاباتی



منبع: (Eleches & Robertson, 2013: 44)

نمودار (۳): وضعیت شاخص استقلال دستگاه قضایی در صربستان، گرجستان، قرقیزستان و اوکراین، پس از انقلاب‌های انتخاباتی



منبع: (Eleches & Robertson, 2013: 44)

نمودار (۴): وضعیت شاخص کنترل فساد در صربستان، گرجستان، قرقیزستان و اوکراین، پس از انقلاب‌های انتخاباتی



منبع: (Eleches & Robertson, 2013: 44)

به این ترتیب، مشاهده می‌شود که انقلاب انتخاباتی، در کشورهای گوناگون بازخوردهای متفاوتی را در عرصه امنیت ملی از خود بر جای گذاشته است. در بلغارستان روند مطلوب سیاسی و اقتصادی به تقویت امنیت ملی این کشور منجر شده، اگرچه ثبات سیاسی به عنوان یکی از عناصر اصلی امنیت ملی همچنان با روند آرمانی فاصله دارد. اسلواکی نمونه به نسبت موفق است، اما وضعیت فساد و برخی کاستی‌های اقتصادی، در صورت عدم مدیریت، می‌تواند در آینده روند موفقیت این کشور در دیگر زمینه‌ها را تحت تأثیر قرار داده و به توقف و یا حتی معکوس شدن این روند بیانجامد. صربستان نیز نمونه نسبتاً موفق به‌ویژه در زمینه کنترل فساد و آزادی‌های انتخاباتی است که با کمک به فرایند ثبات سیاسی و اقتصادی، ضریب امنیت ملی این کشور را افزایش می‌دهند، اما این کشور نیز چالش‌هایی را در رابطه با سایر آزادی‌های سیاسی و استقلال دستگاه قضایی دارد که باید بر آن‌ها فائق آید. دستاوردهای گرجستان در رابطه با کنترل فساد و افزایش ظرفیت حکومت، گامی مهم در جهت ارتقای امنیت ملی در این کشور است، اما وضعیت آزادی‌های سیاسی و استقلال دستگاه قضایی در این کشور، آینده آن را با ابهام روبه‌رو می‌سازد. اگرچه هویت ملی مستقل و یکپارچه این کشور (به‌ویژه پس از جدایی آبخازیا و اوستیا)، چشم‌انداز مثبتی از ثبات سیاسی را نشان می‌دهد، اما ظرافت‌های سیاست خارجی امری تکمیلی در بهره‌برداری از این پتانسیل خواهد بود. وضعیت امنیت ملی در قرقیزستان بسته به تداوم روند به نسبت مثبتی است که بین سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ م. در این شروع شده است. با وجود این، بازگشت دوباره این کشور به اقتدارگرایی و وجود شکاف‌های قومی، مشکلات اصلی بر سر راه امنیت ملی این کشور خواهند بود. وضعیت امنیت ملی در اوکراین پس‌انقلابی کاملاً ناامیدکننده است. این کشور در تمامی زمینه‌ها چشم‌انداز نامطلوبی را از خود نشان داده که به تهدید تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و ثبات سیاسی انجامیده است. با توجه به موارد مطرح شده می‌توان ادعا کرد انقلاب‌های انتخاباتی بسته به ساخت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها و تأثیر عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی، نتایج متفاوتی را در جوامع گوناگون رقم زده‌اند و به تبع آن‌ها، بازتاب‌های متفاوتی را نیز در عرصه امنیت ملی منعکس کرده‌اند.

ه. علل ناکارآمدی سازوکار انتخاباتی

در مبحث انتخابات و ظهور حکومت‌های غیردموکراتیک به برخی علل تبدیل سازوکارهای انتخاباتی به تهدیدهای امنیتی در چند کشور نمونه پرداخته شد. اکنون تلاش می‌شود برخی دیگر از عواملی که سبب می‌شوند نظام‌های انتخاباتی نتوانند کارویژه‌های امنیت‌ساز خود را بروز دهند، مورد شناسایی قرار گیرند. یافته‌های تاریخی نشان می‌دهند دست کم چند عامل زیر در کارکرد نامناسب سازوکار انتخاباتی دخالت دارند.

۱. شکاف‌های اجتماعی فعال و فقدان فرهنگ سیاسی مشارکتی

همان‌گونه که در مورد مصر و لبنان نشان داده شد، شکاف‌های فعال اجتماعی، به‌ویژه شکاف‌های قومی و مذهبی و یا چنانکه در بسیاری از کشورهای اسلامی نمود یافته، شکاف سنت و تجدد، می‌توانند به مانع مهمی در برابر کارایی نظام انتخاباتی تبدیل شوند. در مصر این شکاف‌ها به صورت شکاف اسلام- سکولاریسم بروز یافت و جریان نوظهور انتخابات آزاد را متوقف کرد. در لبنان نیز چندپارگی جامعه در میان شکاف‌های قومی و مذهبی، همواره یکی از چالش‌های پیش روی روند دموکراتیک بوده است. شکاف‌های قومی و مذهبی بنیان اغلب ناکارآمدی‌های انتخاباتی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته بوده که در سال‌های اخیر در عراق و افغانستان نیز نمونه‌های ملموسی داشته‌اند. همان‌گونه که اله‌چس و رابرتسون در بررسی‌های خود تأکید کرده‌اند، بی‌ثباتی ذاتی ناشی از شکاف‌های منطقه‌ای در اوکراین و قرقیزستان، مانعی اساسی بر سر راه شکل‌گیری حکومت متحد در این دو کشور پس از انقلاب‌های انتخاباتی بوده‌اند (Eleches & Robertson, 2013: 39)؛ شکافی که سرانجام در اوکراین به جنگ داخلی تبدیل شد که چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای از پایان مسالمت‌آمیز آن به چشم نمی‌خورد. این شکاف‌ها به‌ویژه از آن رو به بنیان نابسامانی‌های انتخاباتی بدل می‌شوند که فقدان فرهنگ سیاسی دموکراتیک مانع غلبه مسالمت‌آمیز بر این شکاف‌ها از طریق مکانیسم‌هایی چون انتخابات می‌شوند.

۲. ضعف و وابستگی نهادهای مدنی

نهادهای مدنی لازمه سیستم انتخاباتی کارا هستند. چنین سیستمی بدون وجود نهادهای مدنی مستقل و ریشه‌دار کمتر قابل تصور است. یکی از علل ظهور نظام‌های غیردموکراتیک از درون سازوکارهای انتخاباتی را باید در ضعف و عدم استقلال نهادهای مدنی جستجو کرد. در صورت وجود جامعه مدنی قوی، هیچ‌گاه زمام‌دارانی چون مارکوس نمی‌توانستند قدرت را به قبضه شخصی خود درآورند. جامعه ذره‌ذره شده که هانا آرنست از آن به عنوان خاستگاه توتالیتریزم نازی یاد کرده، هنگامی نضج گرفت که به گفته وی، نظام طبقاتی در آلمان فروپاشید و بنا بر تفسیر اریش فروم، نهادها و احزاب کارگری و بورژوازی لیبرال آلمان در حالت ضعف و انفعال قرار داشتند. در میان نهادهای مدنی، احزاب سیاسی نقش مهمی در سازوکار انتخاباتی بر عهده دارند. وجود نظام حزبی به شفافیت عرصه انتخابات کمک می‌کند و مانع بروز پیچیدگی‌ها و اوجاجاتی می‌شود که می‌تواند به سردرگمی انتخاب‌کنندگان منجر شده و سازوکار انتخاباتی را ناکارآمد سازد. البته، باید توجه داشت که فعالیت مؤثر احزاب سیاسی نیازمند بسترسازی مناسب است که از جمله آن‌ها وجود فرهنگ سیاسی مشارکتی، مسالمت‌جویانه و مبتنی بر منافع ملی است. گزینش نظام انتخاباتی مناسب نیز در این زمینه راه‌گشا است؛ چراکه برخی نظام‌های انتخاباتی احزاب را به کسب حمایت از جانب گروه‌هایی فراتر از پایگاه اجتماعی خویش تشویق می‌کنند و از این رو، از نقش تفرقه‌افکنانه احزاب کاسته و جنبه وحدت‌آفرین و جامع‌تری به آن‌ها می‌بخشند (رینولدز و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۵).

۳. سیاست‌های استعماری و فقدان سابقه تاریخی دموکراتیک

یکی از علل ناکارآمدی سازوکارهای انتخاباتی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، فقدان سابقه دموکراتیک است که سیاست‌های استعماری، علاوه بر سایر عوامل تاریخی، در تحقق آن نقش بارزی داشته‌اند. قدرت‌های استعمارگر، تحقق دموکراسی و انتخابات آزاد را در کشورهای ضعیف و اعمار استعمار در جهت منافع خود نمی‌دانستند و از این رو، مانع ظهور فرایندهای دموکراتیک و لوازم آن (مانند نظام انتخاباتی مناسب و نظام حزبی کارآمد) شده‌اند. حمایت از دیکتاتوری‌های نظامی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا در دوران جنگ سرد که رژیم‌های

مارکوس و دووالیه نمونه‌هایی از آن‌ها بودند، اقدام علیه حکومت‌های مردمی (مصدق در ایران و آئنده در شیلی) و ایجاد دولت‌های امپریال (مانند سلطه هندوها بر سینهالی‌ها در سری‌لانکا یا سنی‌ها بر شیعیان و کردها در عراق)، نمونه‌هایی از این دست هستند.

همچنین، قدرت‌های بزرگ جهانی هر جا نتایج انتخاباتی را بر وفق مراد خود نیافته‌اند، از اقدامات انجام‌شده علیه نیروهای پیروز در انتخابات و جلوگیری از به قدرت رسیدن آن‌ها پشتیبانی کرده و از این طریق به شکل‌گیری سنت‌های دموکراتیک در کشورهای دیگر آسیب رسانده‌اند. حمایت از تلاش‌ها برای جلوگیری از به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی در الجزایر، حمایت از سرنگونی حکومت منتخب «محمد مرسی» در مصر و تلاش برای حذف بشار اسد از آینده سیاسی سوریه، از جمله این مواردند.

۴. عقب‌ماندگی اقتصادی

سطح توسعه اقتصادی به دلیل تأثیری که در بالابردن سطح و کیفیت آموزش و گسترش وسایل ارتباطی دارد، نقش مهمی در ایجاد «فرهنگ سیاسی مشارکتی» که لازمه کارکرد مناسب سازوکار انتخاباتی است، بازی می‌کند. اگرچه برخی مطالعات نشان داده‌اند که جوامع در حال گذار به دلیل گسست از همبستگی‌های سنتی و به رغم افزایش سطح سواد، گسترش شهرنشینی و رسانه‌های ارتباطی به سمت بی‌ثباتی بیشتر میل می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۶۸؛ لرنر، ۱۳۸۳: ۵۷۰)، اما این امر بیان‌کننده وضعیت در حال گذار این جوامع است و نمی‌توان از سازوکار انتخاباتی انتظار کارایی مناسب در زمینه‌ای اجتماعی مبتنی بر عقب‌ماندگی اقتصادی با سطح نازل آگاهی و دانش شهروندان داشت. گذار به دموکراسی فراگیر و برخورداری مناسب از فرهنگ سیاسی مشارکتی، نیازمند درجاتی از تحولات اقتصادی و آموزشی است؛ همان‌طور که «پیتر برنل» و «ویکی رندال» اشاره کرده‌اند:

نهادهای دموکراتیک نیازمند منابع مالی و اقتصادی در خور ملاحظه‌ای هستند. این امر نیازمند سطوح بالای تعهد سازمانی و مشارکت عمومی است و جامعه مرفه و بهره‌مند از سطوح بالای آموزش، به بهترین شکل می‌تواند این وضعیت را برآورده کند. پیشرفت تکنولوژیکی و اقتصادی، زیرساخت فیزیکی ارتباطات [که عاملی مهم در توسعه آگاهی به عنوان زیربنای دموکراسی است] را بهبود می‌بخشد (برنل و رندال، ۱۳۸۷: ۲۲۰).

۵. نظام‌های انتخاباتی نامتناسب

نظام انتخاباتی نامتناسب با محیط اجتماعی، یکی از علل ناکارآمدی سازوکارهای انتخاباتی است. تناسب اجزا و متغیرهای نظام انتخاباتی؛ یعنی فرمول‌های انتخاباتی، ساختار برگه رأی، وسعت حوزه انتخاباتی و علاوه بر آن‌ها، جنبه‌های اداری و اجرایی انتخابات با محیط و شرایط اجتماعی، بر کارکرد مناسب سازوکار انتخاباتی تأثیر مستقیم دارند (رینولدز و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۶ و ۲۵). رینولدز و همکارانش، معیارهای لازم برای گزینش صحیح نظام انتخاباتی را در اثر خود با عنوان «دانشنامه نظام‌های انتخاباتی» برشمرده‌اند که موارد زیر از جمله آن‌هاست:

- نظام انتخاباتی باید بازتاب‌دهنده خواست جامعه باشد؛
 - به گونه‌ای طراحی شده باشد که تأثیر آن بر جهت‌گیری‌های آتی سیاسی مشهود باشد؛
 - به تشدید منازعات اجتماعی منجر نشود (برای مثال هنگامی که نظام انتخاباتی امکان نمایندگی گروه‌های اقلیت را ایجاد نکند و یا امکانی برای پیروزی اپوزیسیون باقی نگذارد)؛
 - به سیاست‌های حزبی جنبه وحدت‌بخش و جامع‌تری بدهد؛
 - با تشویق رأی‌دهندگان به توجه به گروه‌های فراتر از گروه اجتماعی خود، به ایجاد مصالحه و اجماع در جامعه کمک کند؛
 - منصفانه و بی‌طرفانه باشد تا مشروعیت و ثبات سیاسی را افزایش دهد؛
 - قابلیت پاسخ‌گویی حکومت را افزایش دهد (با ایجاد مکانیسم‌هایی برای تغییر حاکمان و کاندیداها در صورت لزوم)؛
 - نظام حزبی را تقویت کند و در عین حال به احزاب دارای ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های کلان و مبتنی بر منافع ملی میدان بیشتری بدهد تا احزاب مبتنی بر نگرش‌های محدود قومی، نژادی و فرقه‌ای؛
 - به ایجاد اپوزیسیون کارآمد کمک کند؛
 - روند انتخابات را تثبیت و دائمی کند (رینولدز و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۱ - ۲۷).
- در صورتی که نظام انتخاباتی ویژگی‌های بالا را نداشته باشد، نمی‌تواند کارکردهای امنیت‌ساز خود را در جهت ایجاد ثبات سیاسی، تطبیق گفتمان نخبگان با گفتمان جامعه، تطبیق با تغییرات محیطی و غیره انجام دهد و آنگاه آشفتگی سیاسی، ظهور اقتدارگرایی و انقلاب سیاسی می‌تواند گزینه‌های جایگزین باشد.

نتیجه گیری

انتخابات یکی از ارکان نظام‌های نوین سیاسی در ایجاد تعادل سیستمی است. این نهاد، کارکردهای امنیت‌ساز و ثبات‌آفرین خود را به واسطه نقش‌آفرینی در تطابق گفتمان امنیتی نخبگان و گفتمان جامعه، تطبیق با تغییرات محیطی، ایجاد سازوکار صلح‌آمیز برای حل و فصل منازعات سیاسی، افزایش کارایی نظام سیاسی، ایفای نقش در ایجاد ثبات سیاسی، نظارت مدنی بر نهادهای سیاسی و افزایش امکان شایسته‌سالاری به منصفه ظهور می‌رساند. برخی از کارکردهای امنیت‌ساز انتخابات فارغ از مرجعی که مکتب‌های متنوع امنیتی برای امنیت قائل هستند، قابل تحقق‌اند. با وجود این، قابلیت نهاد انتخابات در تحقق کارکردهای امنیت‌ساز خود بسته به لوازمی است که وجود نظام انتخاباتی مناسب، نحوه فائق آمدن بر شکاف‌های قومی، نژادی و مذهبی در جوامع چندپاره، گسترش فرهنگ سیاسی مشارکتی، تخفیف تأثیر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و غلبه بر مدارهای توسعه‌نیافتگی اقتصادی، از جمله آن‌ها هستند. در غیر این صورت -همان‌گونه که بسیاری از موارد تاریخی نشان داده‌اند- سازوکار انتخاباتی نمی‌تواند قابلیت‌های خود را از حالت قوه به فعل درآورد و در مقابل، عرصه‌ای از کشاکش و منازعات پردامنه سیاسی را خلق کرده و حتی با ظهور حکومت‌های غیردموکراتیک همراه باشد و یا حتی به‌گونه‌ای پارادوکسیکال، از کارکرد ذاتی خود که گردش نخبگان برای تنظیم روند نظام سیاسی است، خارج شده و چنانکه در یکی دو دهه اخیر شاهد بوده‌ایم، به انقلاب‌های انتخاباتی منجر شوند.

مطالعات انجام‌شده در خصوص وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها پس از انقلاب‌های انتخاباتی نشان می‌دهد این جوامع بسته به ساخت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها و تأثیر عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی، نتایج متفاوتی را در جوامع گوناگون رقم زده‌اند و در نتیجه، بازتاب‌های متفاوتی را نیز در عرصه امنیت ملی بر جای گذاشته‌اند.

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۹۲)، **توتالیتاریسم**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- آزر، ادوارد. ایومون، چونگ این (بهار ۱۳۷۷) «ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی: مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیستم سیاسی»، ترجمه گروه امنیت ملی، **سیاست دفاعی**، شماره ۲۲، صص ۳۹-۵۷.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۹۳)، «بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال هفدهم، شماره چهارم، صص ۳۰-۷.
- برنل، پیتر و رندال، ویکی (۱۳۸۷)، **مسائل جهان سوم، سیاست در جهان در حال توسعه**، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، تهران: قومس.
- بصری، محمدعلی (تابستان ۱۳۸۶) «تحولات مفهوم امنیت ملی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پانزدهم، شماره ۱۶۴-۱۶۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۰. صص ۱۷۳-۱۶۶.
- بوزان، باری (۱۳۸۹) **مردم، دولت‌ها، هراس**، ترجمه ناشر، چ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد و دیگران (۱۳۸۷) **انقلاب رنگی و جمهوری اسلامی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۹) «مرجع امنیت در کنش گفتاری امام خمینی (ره)»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سیزدهم، شماره سوم، صص ۵۲ - ۲۹.
- رحیمی، علیرضا (۱۳۹۳) «مردم‌سالاری و امنیت ملی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال هفدهم، شماره دوم، صص ۱۱۷ - ۸۳.
- رینولدز، آندرو و دیگران (۱۳۹۱) **دانشنامه نظام‌های انتخاباتی**، ترجمه ابوذر رفیعی قهساره، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سایق، یزید (۱۳۷۷) **امنیت در کشورهای در حال توسعه، رویارویی با سده بیست‌ویکم**، ترجمه علیرضا طیب و مصطفی ایمانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شهابی، هوشنگ و لینز، خوان (۱۳۸۰) **نظام‌های سلطانی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.

- طلوعی، محمود (۱۳۸۵) فرهنگ جامع سیاسی، تهران: علم.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷) بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.
- فروم، اریش (۱۳۴۸) گریز از آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- قاسمی، محمدعلی (پاییز ۱۳۸۷) «نسبت امنیت انسانی و توسعه پایدا»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره سوم، صص ۵۴۴-۵۲۷.
- لرنر، دانیل (۱۳۸۳) گذر جامعه سستی؛ نوسازی خاورمیانه، ترجمه غلامرضا خواجه سروری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ماندل، رابرت (۱۳۸۷) چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه ناشر، چ سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مور، برینگتن (۱۳۷۵) ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۸) «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره چهارم، صص ۴۶-۵.

- Bonch, Valrie & Wolchik, Sharon (2006) International Diffusion And Postcommunist Electoral Revolutions, <http://ducis.jhfc.duke.edu/wpcontent/uploads/archive/documents/BuncheReading.pdf>.
- Bonch, Valrie & Wolchik, Sharon (2009) Democratizing Elections in Postcommunist Central and Eastern Europe: Echoes of 1989, <http://www.democracy.uci.edu/files/docs/conferences/bunche-wolchik.pdf>.
- Booth, Ken (2005) **Critical Security Studies and World Politics**, Colorado: Lynne Rienner Publisher.
- Brazhko, Illia (2014) The Factors behind Electoral Revolutions in the Postcommunist World, http://www.etd.ceu.hu/2014/brazhko_illia.pdf.
- Eleches, Grigore & Robertson, Graeme (2013) After the Revolution: Long-Term Effects of Electoral Revolutions, https://www.ucis.pitt.edu/nceer/2013_826-10_Pop-Eleches-Robertson.pdf.
- Johnson, Loch K (2012) **National Security Intelligence, Secret Operation in Defense of the Democracy**, Cambridge: Polity Press.
- Kurekova, Lucia (2006) Electoral Revolutions and Their Socio-Economic Impact (Bulgaria And Slovakia in Comparative Perspective), <http://diplomovka.sme.sk/zdroj/3274.pdf>.
- Rehman, Iqbalur (1992) **National Security and The problems of Unconventional Warfare**, Dehli: Kanishka Publishing House.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی